

اسرار مقارنات و اجزاء نماز

نگارش مرحوم حجة الاسلام حسن اسدی

اشاره:

دوست ارجمند، مرحوم اسدی که اینک در جوار حق ماوی گرفته، با تقریر آزاد رساله مرحوم سبزوایی، به شرح و توضیح اسرار و آداب نماز همت گماشت. در مقاله اول اسرار مقدمات نماز را مطرح کرد. بخش دومی که توسط ایشان آماده گردید، در اسرار مقارنات و اجزاء نماز بود که اینک در اختیار خوانندگان گرامی قرار می‌گیرد. انشاءالله اجر خود را از دست رسول خدا (ص) دریافت کند.

به چپ و راست که حلال بود، حرام گردد، همان گونه که حاجی با بستن احرام برخی حلالها را بر خود حرام می‌کند. با سلام نماز آنها دوباره بر او حلال شوند. هنگام تکبیر مستحب است دستها را بلند کنند و تا نزدیک گوش بیاورند و کف آن را به سمت قبله کنند.

تکبیر منزه دانستن خدا از هر قید و حصر است که حضرت حق حقیقت و صرف وجود است و از هر گونه تعین و ماهیتی بدور است.

نه به دام قهود صید شده

نه به اطلاق نیز قید شده

«سبحان ربك رب العزة عما يصفون»^۱، همان گونه که در حدیث آمده: «اکبر من أن یوصف». علت اینکه دستها را باید تا بنا گوش بلند و کف آن را رو به قبله نگه داشت، این است که «خدایا دنیا را رها کرده و پشت سر انداختم، بلکه دو جهان را به دور انداختم و اینک با دست خالی به در خانه ات آمده‌ام و فقط و فقط امید به تو دارم، به کسی و چیزی دیگر امید ندارم.»

قرائت حمد

در دو رکعت اول نماز سه رکعتی و چهار رکعتی و در نماز دو رکعتی خواندن حمد واجب است و در غیر دو رکعت اول اختیار دارد که حمد یا تسبیحات اربعه بخواند. خواندن حمد و سوره در فرائض با وسعت وقت و اختیار واجب است؛ هم چنین بلند خواندن در صبح و مغرب و عشا بر مرد واجب است.

قرائت قرآن مطلقاً بر دعا و اوراد برتری دارد. زیرا که زبان عبد از زبان حق در خواندن نایب می‌شود. و ادعیه و اوراد کلام عبید است و قرآن کلام الله است؛ خاصه در عبدی که عبد محض است و لایملاک شیئاً. قال الله تعالی: «وإن أحد من المشرکین استجارک فاجره حتی یسمع کلام الله»^۲.

این همه آوازه از شه بود

قیام

اولین مورد از مقارنات، «قیام» است. اگر شخص از قیام در کل عاجز باشد، قیام در بعضی، واجب است، یا با تکیه بر غیر و مانند آن. در قیام باید یاد آور قیام قیامت شد، چون قیامت از قیام عبدالله القیوم گرفته شده است، چنانچه فرموده اند «فاذهم قیام یظرون»^۱. باید از احرار شد و از همه تعینات کون و مکان برخاست و قائم به قیومیت حق شد و پس. اول مرتب قیام، برخاستن از بدن دنیوی و ماده هیولایی است، برخلاف امر نفس که به تدبیر بدن توجه دارد. پس در نماز از برترین حالات باید به غایبات منتقل شد و از وجود کونی جدا و در وجود جبروتی وارد شد، بلکه در وجود لاهوتی مستغرق گردید، چنانکه فرموده اند «لم اعبد رباً لکم اراه».

گر نماز آن بود که کرد آن مرد

هیچ کس در جهان نماز نکرد

نیت

قصد قربتی است که در همه عبادتها و مناسک شرط اساسی است. قرب حقیقی قرب تخلقی است. منظور از قرب تخلقی آرامش شدن به اخلاق و اوصاف الهی است علماً و عملاً. و حقیقت قرب تخلقی فناء فی الله و بقاء بالله است که بعد از استقامت و تمکین به هم می‌رسد. این قرب مکانی و زمانی و شرفی و مانند اینها نیست. چون برای خدا مکان و زمان و شرفی قابل تصور نیست و خدا از چنین نسبتی منزه است. تا به وسیله اینها در عبادتش به او نزدیک شوند.

تکبیر الاحرام

آن را تکبیر الاحرام نامیدند چون به وسیله آن در نماز داخل شوند و با احرام وارد حریم قدس گردند و اموری مانند سخن گفتن، توجه

گرچه از حقوق عبدالله بود

عبدالله لقب انسان کامل است که بالفعل متعلم به همه اسماء حسنائی الهی باشد. و «العبودية جوهره کنهها الربوبية». اما در لزوم قرائت حمد در هر نماز واجب و مستحب که «لا صلاة الا بفتح الكتاب»، این به جهت جامعیت حمد است. در اخبار آمده است که آنچه در قرآن است در فاتحه الكتاب است، زیرا اصول آنچه در قرآن آمده است را در بر دارد. و به همین جهت آن را ام القرآن و سورة الكنز و الوافية و الکافية نیز نامیده اند.

*** در نماز از برترین حالات باید به غایات منتقل شد و از وجود کونی جدا و در وجود جبروتی وارد شد، بلکه در وجود لاهوتی مستغرق گردید، چنانکه فرموده اند «لم اعبرياً لم اره.»**

*** هر حمدی چه برای خدا باشد و چه به ظاهر برای غیر باشد، در حقیقت برای خداست، چون اگر برای فضائل یا فواضل است، آغاز و انجام همه به اوست و نزد ما همه عاریت است. پس محمودیت ها عابد به اوست، چنانکه در حدیث است که: «الیه يرجع عواقب الثناء». ستایش ها هم همه به حول و قوه اوست. پس حمد قدر مشترک حامدیت و محمودیت است. و حقیقت حمد به اوست. حمد اظهار فضایل و فواضل محمود است و وجودی که ظاهر کننده فضائل و فواضل است، خداست، و او دارای علم و رحمت و واسع است. «احاط بكل شیء رحمة و علماً» و «ان الله خلق الاشياء بالمشیة و المشیة بنفسها». نور او وجود ظاهر با لذات و موجود بنفسه و مظهر ماهیات است. «الله نور السموات و الارض»؛ و هم چنین حیات جاری و ادراک و سمع و بصر و ... است.**

*** ذات مقدس حضرت حق در روز جزا مالک و سلطان کل وجود است. زیرا وجود مضاف به هر ماهیتی و هر مرتبه ای که باشد، در نزد اهل حقیقت و ارباب شهود عاریت و مجاز است.**

*** خدای متعال وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت، یعنی وحدت ذات و کثرت صفات است، و نیز وحدت حقه و حق وحدت او با کثرت شئون ذاتیه جمع است. و اعتقاد به صفات تنزیهیه در عین اعتقاد به صفات تشبیهیه، چنانکه مفاد آیه شریفه «لیس کمثله شیء و هو السميع البصیر» است.**

الحمد لله رب العالمین

هر حمدی چه برای خدا باشد و چه به ظاهر برای غیر باشد، در حقیقت برای خداست، چون اگر برای فضائل یا فواضل است، آغاز و انجام همه به اوست و نزد ما همه عاریت است. پس محمودیت ها عابد به اوست، چنانکه در حدیث است که: «الیه يرجع عواقب الثناء». ستایش ها هم همه به حول و قوه اوست. پس حمد قدر مشترک حامدیت و محمودیت است. و حقیقت حمد به اوست. حمد اظهار فضایل و فواضل محمود است و وجودی که ظاهر کننده فضائل و فواضل است، خداست، و او دارای علم و رحمت و واسع است. «احاط بكل شیء رحمة و علماً» و «ان الله خلق الاشياء بالمشیة و المشیة بنفسها». نور او وجود ظاهر با لذات و موجود بنفسه و مظهر ماهیات است. «الله نور السموات و الارض»؛ و هم چنین حیات جاری و ادراک و سمع و بصر و ... است.

و این وجود به تمام کمال و فضایل و فواضل حکایت از فضایل و فواضل غیب مکنون سر مصون حق حقیقی می کند و از این جهت کلمه او تکلم و حکایت عما فی الضمیر است و این حمدی است که خود را به این ستوده و فوق ما حمده الحامدون است، «کما اثبت علی نفسک». حق حمد خدا را زمانی می توانی ادا کنی که وجودت حمد او شود، یعنی متخلق به اخلاق الله شوی و با وجود و صفت و فعل خود شرح فضایل و فواضل او کنی که تو شرحی و وجودات اشياء شرح شرح اند؛ بلکه همه یک شرحند و «ما امرنا الا واحدا». این حمد تو در عین اینکه حامدیت تو است، حامدیت او از خود نیز می باشد. و اگر به اینجا رسیدی و این را درک کردی، آن گاه حمد و ثنای خدا توسط اشياء را نیز درک خواهی کرد «وان من شیء الا یسبح بحمده».^۴

الله

«الله» اسم اعظم خداست و معنای آن ذات مستجمع جمیع کمالات و دارای تجلیات و وجودات است؛ حیات و علم و ادراک و مشیت و غیره نیز هست. پس وجود من حیث وجود کمال است. و حق چون در وجود و کمال غیر محدود است، پس وجود بی عدم است، و وجدان بی فقدان و کمال بی نقصان و فعلیت بی قوه و خیر بی شر و نور بی ظلمت و خلاصه بسط الحقیقه بی شوب ترکیب است.



رب العالمین

رب العالمین تربیت کننده همه ممکنات در سلسله صعودیه است. چنانچه در سیر صعودی ممکنات، جماد را نبات و نبات را حیوان و حیوان را انسان و انسان را الی ما شاء الله می برد. خصوصاً در انسان نظر کن و ببین که در رحم مادر چگونه نطفه را از نشأه و حالتی به حالتی دیگر تبدیل و به کمال می رساند تا به ارحام عناصر دنیا می آورد و در نهایت، در رحم مادر به صورت طفل و در دنیا به کمال تکوینی و تشریحی و تکلیفی می رساند؛ نعم الرب.

عالمین

عالمین گرچه جمع ذوی العقول است، ولی تربیت حق اختصاص به ذوی العقول ندارد. این مطلب دو نکته را در بر دارد: نکته اول اشاره به این دارد که هر عالمی ذی شعور است. نکته دوم هم آن است که مراد از عالمین می تواند انسانها باشد، بنابراین آنکه هر انسانی عالم باشد؛ و فیک انطوی العالم الاکبر (منسوب به امیر المؤمنین).

تربیت اینان تربیت آنها را نیز در دو موضع لازم دارد: اول در صراط انسان به نحو اجمال؛ دوم در مقام خود به نحو تفصیل. زیرا آنها طفیلی وجود انسانند و از فضالت طینت انسان خلق شده اند؛ كما قيل: «الحمد لله الذي خلق الانسان وخلق من فضالة طينة ساير الاكوان».

الرحمن الرحيم

رحمت واسعة حق تعالی وجود منبسط است که همه عالم را فرا گرفته و در هر ماهیتی به حسب آن است، در عقل، عقل، در نفس، نفس و در طبع، طبع، در جوهر، جوهر و در عرض، عرض. رحمت در حق هر موجود مناسب آن است. هر موجودی به لسان قابلیت و ماهیت و ماده اش آن را می خواهد و حق همان را به او اعطا می کند، که «العطیات بحسب القابلیات». رحمت حق رقت قلب نیست. چون انفعال بر حق روا نیست. این رحمت رحمانی است که «رحمتی وسعت کل شیء»، مؤمن و کافر، ذی شعور و بی شعور، همه را فرا گرفته است.

قد عم رحمته کلا بما لا تقوا

فی السم سم و فی التریاق تریاق^۵

رحمت رحیمی ایمان و علم و معرفت و توفیق است که به مؤمنان عطا فرموده و با این توصیف شبهه ابلیس رد می شود که گفت: من نیز در عموم «کل شیء» داخلم، پس در سعة رحمت حق داخلم و سرانجام من هم رحمت است. وی نمی دانست رحمت رحیمی با رحمت رحمانی فرقی بس دقیق دارد. و اینجاست که باید گفت «سبحان من اتسع رحمته لاعدائه فی ضمن نعمته».

مالک يوم الدين

ذات مقدس حضرت حق در روز جزا مالک و سلطان کل وجود است. زیرا وجود مضاف به هر ماهیتی و هر مرتبه ای که باشد، در

نزد اهل حقیقت و ارباب شهود عاریت و مجاز است.

پس حق تعالی مالک وجود است که وجود در همه موجودات رحمت او و علم اوست. هم چنین هر وجود تقوّم دارد به وجود منبسط که قیومیت او و رحمت واسعة اوست و بدون او شیشیت وجودی ندارد.

عبد، مالک هیچ چیز نمی شود که «العبد و مافی یده کان لمولاه»، پس بندگان مولای حقیقی مالک وجودی و توابع وجودی هیچ صفت و فعلی نیستند و به لسان حال افصح از مقال در مقام توحید ذاتی لاهو الا هو و در مقام توحید صفاتی لا اله الا الله و در مقام توحید افعالی لا حول و لا قوة الا بالله گویانند و همه در نزد طلوع شمس حقیقت محواند و هیچ نیستند.

پس اگر بگویی که این مالکیت او اختصاص به یوم الدین ندارد و در همه مراتب هست، می گویم یوم الدین نیز اختصاص به یوم الوهی ندارد و سرمدی که ایام دهر مصطلح و زمان همه مشمول آند، چون ساعات و دقائق که مشمول یوم زمانند. ابتداء حقیقت، طلوع نور حقیقت و ارتفاعات او را در سلسله صعودیه باطن یوم القیامه دانند، چنانکه تنزل او را بی تجافی از مقام عالی در درجات سلسله نزولیه باطن لیلۃ القدر دانند. به تأویل دیگر، لیلۃ القدر، انسان کامل است که ام الكتاب تکوینی در شب روشن وجود روح مکرمش بر مقام بشریتش نازل شده.

در بشر روپوش آمد آفتاب

و این است شب روشن میان روز تاریک. بدن جسمانی مادی ظلمت است، ولی ظاهر بر مشاعر جزئییه و روح نور است. و خلاصه، در لسان اهل ظاهر از مشرعه، یوم القیامه یوم التبدل است که متبدل الیه بمشاعر دنیایی رسیده نشود. «یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات مطویات بيمينه». حقیقت جزاء، و وصول به غایات و استکمالات است. مواد در کار استکمالند. استکمال باکون و فساد و خلع و لبس منافات دارد. استکمال کون بعد از کون و لبس بعد از لبس است. پس یوم الدین و قیامت تعبیر از ایصال به غایت و توجه در سلسله عروجیه به سوی نهایت است. «یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه»^۶

مالک و ملک همه خیرات و غایات در استکمالات، اوست. «الا الی الله تصیر الامور»^۷

جمالک فی کل الحقایق سائر

ولیس له الا جلالک سائر

اگر مالک یوم الدین را به معنی ظاهر بگیریم اختصاص مالکیت به آن روز به سبب آن است که در نشأه دنیا به حسب ظاهر در نزد صاحبان بصیرت ملکی و ملکی به غیر منسوب است و در روز قیامت در نزد کشف غطا، نفس الامر بارز خواهد شد. «یوم لاتملک نفس لنفس شیئاً و الامر یومئذ لله»^۸ و ایضاً «لمن الملک الیوم لله الواحد القهار»^۹

ایاک نعبد و ایاک نستعین

طریق اسم، ظاهر طریق غیب است، اما او صافی بر او جاری

شده که هر کدام کفایت می کند بر اینکه نشان دهد طریق اسم طریق کاملی نیست، تا چه رسد که بخواهد تمام اوصاف را با آن معانی بلند حکایت کند. به همین جهت در این آیه از غیب به خطاب عدول شده تا اشارتی باشد که ایمان به غیب، به ایمان شهودی و برهان به عیان مبدل شود. چنانکه در حدیث است که «اعبد ربک کانک تراه» و امام به حق ناطق، حضرت جعفر صادق (ع) فرمود: «کررت ایاک نعبد فی الصلاة حتی سمعت عن قائلها» و بعضی از عارفین گفته اند: «العالم غیب لم ینظر قط، واللہ تعالی حاضر ظاهر لم ینب قط، والناس فی هذه المسألة علی عکس الصواب» و نیکو گفته است.

عالم، ماهیات امکانی است که به اعتبار ذات خود، وجود و آثار وجود را ندارد. و وجود نه عین آنهاست و نه جزء آنها، لذا بر لیسیت باقی اند. الاعیان الثابتة ماشمت رایحة الوجود، و حق تعالی وجود صرف است و وجود نور است و نور ظاهر بالذات و مظهر للغير است، خاصه نور غیر متناهی. از حضری که از تقدیم ضمیر در «ایاک نعبد و ایاک نستعین» استفاده می شود که قاری در همه وجه خدا و قدرت او ببیند، مگر اینکه هوای نفس پرستند، کما قال تعالی: «أفرأیت من اتخذ الهه هواه»^{۱۱} و استعانت به غیر جوید، که در این صورت اگر بگویند ترا به عبادت تخصیص می دهم و از تو استعانت می جویم، دروغ بزرگی گفته و خدا نیز مشرف بر ضمائرت است.

اهدنا الصراط المستقیم

مراد از مستقیم، مستوی است، که راه حق دو جاده دارد: علم و عمل و در هر دو استواء مطلوب است. اما در علم: خدای تعالی وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت، یعنی وحدت ذات و کثرت صفات است، و نیز وحدت حقه و حق وحدت او با کثرت شئون ذاتیه جمع است. و اعتقاد به صفات تشبیهی در عین اعتقاد به صفات تشبیهی، چنانکه مفاد آیه شریفه «لیس کمثله شیء و هو السميع البصیر»^{۱۲} است. و دیگر به دنو در عین علو و به قرب در عین بعد و به ظهور در عین خفا، و در افعال به تسخیر در عین تفویض و به تفویض در عین تسخیر و مانند اینهاست.

اما در عمل، عدالت است که در اخلاق حد وسط می باشد که «المتوسط بین الاطراف کالخالی عنها» و از حضرت صادق (ع) نقل است که «الصورة الانسانية هی الطريق المستقیم الی کل خیر و الجسر المدود بین الجنة و النار»، بلی «من عرف نفسه فقد عرف ربه» نفس ناطقة قدسیه نه داخل در قوای تن و نه خارج از آنهاست، و اگر کسی این نفس را بشناسد، در می یابد که تن و همه قوا چون ستارگان در طلوع آفتاب بیکران وجودش مستتر و مکشوف می باشند. «محجوبة عن کل مقلة عارف - الی آخر»^{۱۳}

چنین کسی می داند که حق «داخل فی الاشياء لا بالممازجة و خارج عن الاشياء لا بالمزایلة و خفی من فرط ظهوره.» و در ظهور نفس قدسیه و همچنین در ظهور حق تعالی بر هر مظهری اول ظهور

حق و بعد ظهور مظهر است، چنانکه در آخر هم، نه آخر زمانی، بلکه تأخر بالحقیقه، بعد از اضمحلال مجازات، هوالباقی و کل شیء هالک.

و نیز نفس را بشناسد که حی و عالم و قادر و مرید و سامع و باصر و متکلم است و متعلم به همه اسماء حسنی است؛ از این جا صفات حق تعالی را که هوالحی العلیم القدیر المرید السميع البصیر المتکلم است، به قدر طاقت بشری بشناسد. و از افعال نفس، از ابداع و انشاء و تکوین، افعال خدا را به قدر طاقت و به حسب معرفت خودش بشناسد.

از پیش تا چند گردی کو به کو و در به در

رو به خویش آور که هست از خود به او راهی ترا^{۱۴}

صراط الذین انعمت علیهم

بدل از اوّل است و بیان برای آن است و مراد آن است که: پروردگارا ما را به صراط نفوس کامله هدایت فرما. نعمت داده شدگان در آیه دیگر ذکر شده است که: «القرآن ینفسر بعضه بعضاً» و آن قول حق تعالی است که: «ومن یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقاً»^{۱۵} این آیه دلالت دارد که مقصود، مطلق نعمت مانند دولت و صحت نیست که به کافر و فاجر نیز داده است، بلکه نعمت علم بالله و الیوم و الآخر توفیق طاعت است.

غیر المغضوب علیهم و لا الضالین

هر یک از این دو لفظ دسته ای خاص را شامل می شوند. در بعضی از تفاسیر، اول به یهود و دوم به نصاری تفسیر شده است. در خیر آمده که امیر المؤمنین فرمود: کل من کفر بالله فهو مغضوب علیه و ضال عن سبیل الله

و ان الحمد لله رب العالمین

پی نوشتها:

- ۱- زمر، آیه ۶۸
- ۲- صافات، آیه ۱۸۰
- ۳- توبه، آیه ۶
- ۴- بنی اسرائیل، آیه ۴۶
- ۵- حاج ملاهادی سبزواری
- ۶- ابراهیم، آیه ۴۹
- ۷- انشقاق، آیه ۶
- ۸- شوری، آیه ۵۲
- ۹- انفطار، آیه ۱۹
- ۱۰- مؤمن، آیه ۱۶
- ۱۱- جائیه، آیه ۲۲
- ۱۲- شوری، آیه ۶
- ۱۳- قصیده ابن سینا
- ۱۴- حاج ملاهادی سبزواری
- ۱۵- نساء، آیه ۷۱